جلسه 54- 1296

**چهار‌شنبه - 25/01/۹5**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه في الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

بحث راجع به روایت من کان علی یقین فشک فلیمض علی یقینه بود که استدلال شده بود به آن بر استصحاب.

دو مناقشه ذکر شده بود:

مناقشه اول این بود که مرحوم شیخ فرمود: صریح این روایت سبق زمان یقین بر زمان شک هست، وظاهر آن هم این است که متعلق شک همان متعلق یقین هست، حتی به لحاظ زمان هم یکی هستند، و این منطبق بر استصحاب نیست، چون در استصحاب شرط نیست که زمان یقین سابق باشد بر زمان شک، و نیز در استصحاب متعلق شک با متعلق یقین از حیث زمان یکی نیست، در استصحاب متعلق یقین حدوث الشئ است و متعلق شک بقاء الشئ است.

ما پنج جواب راجع به این مناقشه مطرح کردیم.

یکی از این جواب ها جواب محقق عراقی بود، ایشان استظهارشان از کلام مرحوم شیخ این است که مرحوم شیخ فرموده ظاهر من کان علی یقین فشک دخالت سبق زمان یقین بر زمان شک هست در موضوع این حکم، در حالی که در استصحاب سبق زمان یقین بر زمان شک دخالت در تعبد به استصحاب ندارد، در استصحاب حتی اگر زمان یقین مقارن باشد با زمان شک یا متأخر باشد از زمان شک مهم نیست، مهم این است که زمان متیقن قبل از زمان مشکوک است، ولو ما در آنِ واحد یقین پیدا کنیم به حدوث یک شئ و شک کنیم در بقاء آن، اصالة التطابق اقتضاء می کند که حالا که در خطاب من کان علی یقین فشک سبق الیقین اخذ شده موضوع وجوب مضیّ علی الیقین، در مقام ثبوت هم این حیثیت اخذ شده باشد، در حالی که در استصحاب این حیثیت اخذ نشده است.

بعد محقق عراقی دو تا جواب داده است:

جواب اول: فرموده هیچ ظهوری ندارد من کان علی یقین فشک در سبق زمانی یقین بر شک بلکه می تواند سبق رتبی باشد، مثال می زند: اگر شما به شخصی بگویید ادخل البلد فمن کان مطیعا فاکرمه و من کان عاصیا فاضربه، خوب ادخل البلد فمن کان مطیعا، این فاء فمن کان مطیعا ظاهر است در ترتب، ولی آیا این ترتب ترتب زمانی است؟ قطعا ترتب زمانی نیست، چون مطیع بودن آن فردی که واجب الاکرام هست که لازم نیست در طول دخول شما در بلد باشد، لازم نیست که شما داخل در بلد بشوید وبعد یک شخصی مطیع یا عاصی بشود، به این می گویند سبق رتبی نه سبق زمانی، در من کان علی یقین فشک هم این فاء فشک ظهور دارد در اینکه ما قبل فاء که کان علی یقین باشد سبق رتبی دارد بر شک.

سبق رتبی هم به این معنا نگیرید که شک معلول یقین باشد، تا اشکال بکنید بگوئید مگر شک در بقاء معلول یقین به حدوث است تا این شک تأخر رتبی داشته باشد از آن یقین، بلکه اینجور معنا کنید بگوئید: در رابطه با ثبوت این حکمِ وجوب مضیّ علی الیقین کان علی یقین تأثیرش در این حکم سبق رتبی دارد بر تأثیر شکِّ در بقاء نسبت به این حکم، من کان علی یقین نه اینکه سبق رتبی دارد بر شک در بقاء چون در سلسله علل اوست، نخیر، بالقیاس الی حکم که فلیمض علی یقینه هست یقین به حدوث سبق رتبی دارد نسبت به شک در بقاء به لحاظ تأثیری که می گذارد در این حکم.

اقول: بالاخره این یک توجیهی است که محقق عراقی می کند، ولکن به نظر ما این خلاف وجدان عرفی است، من کان علی یقین فشک صحت سلب دارد نسبت به موردی که ما در آنِ واحد یقین پیدا کنیم مثلا به عدالت زید در دیروز و شک کنیم در بقاء عدالت او در امروز، کی عرف می گوید کنت علی یقین من عدالة زید ثم شککت؟ قطعا این صحت سلب دارد، کان علی یقین فشککت صحت سلب دارد از موارد تقارن حصول یقینِ به حدوث با شک در بقاء.

ولذا این جواب اول ایشان تمام نیست.

جواب دوم: فرموده اگر یک خصوصیتی و یک قیدی قید غالب باشد این ظهور در موضوعیت ندارد، اینکه گفته اند خصوصیات و قیود در خطاب ظاهر است در اینکه در مقام ثبوت دخالت دارد در حکم، این در صورتی است که این قید قید غالب نباشد، وسبق زمان یقین بر زمان شک در استصحاب این قید غالب هست، چون نادر هست که زمان حصول یقین مقارن باشد در استصحاب با زمان حصول شک، البته ایشان نمی خواهد اطلاق گیری بکند از من کان علی یقین فشک فلیمض علی یقینه نسبت به مورد تقارن زمان یقین با زمان شک بر اساس این جواب دوم، بلکه می خواهد بگوید که ظهور ندارد من کان علی یقین فشک در اینکه سبق زمان یقین ثبوتا در موضوع این حکم نقش دارد.

اقول: این مطلب درستی هست، بلکه ما گفته ایم حتی اگر قید غالب هم نباشد، اگر وصف معتمد بر موصوف است مثل اکرم العالم العادل این ظهور در احترازیت دارد، ولی اگر لقب هست وصف معتمد بر موصوف نیست، مثل همین من کان علی یقین فشک این وصف معتمد بر موصوف نیست بلکه عنوان سبق الیقین علی الشک را موضوع قرار داد برای فلیمض علی یقینه، نفرمود من هو علی یقین و شک وسبق یقینه علی الشک تا بشود وصف زائد بر موصوف و قید زائد بر موضوع، بلکه از ابتدا خطاب رفت روی من کان علی یقین فشک، واینجا حتی اگر قید غالب نباشد ظهور ندارد که در مقام ثبوت موضوع جعل است، بلکه شاید یکی از مصادیق جعل را خواسته اند بیان کنند.

مثال: ما بارها عرض کرده ایم اگر مولا بگوید بول الشاة طاهر بول الانسان نجس این دلیل نمی شود که در مقام ثبوت جعل هم موضوع الشاة موضوع برای طهارت است و بول الانسان موضوع برای نجاست باشد، نخیر شاید موضوع نجاست بول ما لایؤکل لحمه باشد، موضوع طهارت بول ما یؤکل لحمه باشد، اما چون مورد ابتلاء مردم بود گفتند بول الشاة طاهر، بول الانسان نجس، یا مثلا اکرام الفقیه واجب هیچ ظهوری ندارد که جعل هم رفته است روی عنوان اکرام الفقیه، شاید جعل رفته روی عنوان اکرام العالم، ولی بخاطر اهتمام به این مورد یا بخاطر ابتلاء مردم به این مورد خطاب را در خصوص اکرام الفقیه واجب مطرح کرده اند.

به هر حال اصل جواب دوم ایشان صحیح است، هیچ ظهوری من کان علی یقین فشک در اینکه سبق الیقین علی الشک در موضوع جعل این حکم دخالت دارد هیچ ظهوری در این مطلب ندارد، تا نتیجه گیری بشود که چون در موضوع ثبوتی جعل در استصحاب سبق الیقین هیچ نقشی ندارد پس ما باید این را حمل کنیم بر قاعده یقین، نخیر ظهور ندارد من کان علی یقین فشک در دخالت این خصوصیت سبق الیقین در مقام ثبوت این جعل وجوب مضیِّ بر یقین.

واساسا مرحوم شیخ هم این را نفرموده بلکه برداشت محقق عراقی است از کلام شیخ، این خلاف ظاهر کلام شیخ است، مرحوم شیخ استدلالش به ظهور من کان علی یقین فشک هست در وحدت متعلق یقین وشک من حیث الزمان، که این مورد قاعده یقین است.

{سؤال وجواب: مگر قرآن قاعده نمی دهد که والمتردیة و النطیحة و ما اکل السبع، اینها چه نقشی دارد در حکم واقعی، حکم واقعی رفته روی ما لیس بمذکی فهو حرام، مصادیق عرفی اش را بیان کرده اند، اینکه اشکالی ندارد}.

نکته: ما قبول داریم اگر من کان علی یقین فشک مراد از آن استصحاب باشد این مختص است به مواردی که یقین به حدوث قبل از شک در بقاء حاصل شده است، شامل جائی که همزمان یقین به حدوث و شک در بقاء پیدا کنیم نمی شود، اما یک نکته ای هست وآن این است که ما برخلاف بحوث که فقط برای تعمیم استصحاب به موارد تقارن زمان حصول یقین و شک به ارتکاز پناه برد، گفت ارتکاز عرف اباء می کند از قبول تفصیل بین اینکه بگوئیم در مواردی که یقین به حدوث قبل از شک در بقاء حاصل می شود استصحاب جاری بشود، ولی در مواردی که یقین به حدوث مقارن با شک در بقاء حاصل می شود استصحاب جاری نشود، این تفصیل خلاف مرتکز عرف است، ممکن است اصل استصحاب مطابق ارتکاز عقلاء نباشد ولی تفصیل بین این دو مورد چون خلاف ارتکاز هست این موجب تعمیم دلیل استصحاب است، مثل رجل شک بین الثلاث و الاربع یبنی علی الاربع اصل حکمش ارتکازی نیست، ولکن تفصیل بین زن و مرد در این حکم خلاف مرتکز است.

ما برخلاف بحوث معتقدیم می شود به ذیل این حدیث من کان علی یقین فشک فلیمض علی یقینه هم استدلال کرد برای تعمیم استصحاب، اگر ظهور این روایت در استصحاب باشد صدرش مختص است به مواردی که یقین به حدوث قبل از شک در بقاء باشد، اما ذیلش تعلیل دارد می فرماید فان الشک لاینقض الیقین.

در بحوث اشکال کرده اند، فرموده اند که برای صدق نقض یقین به شک همانطور که مرحوم شیخ در رسائل دارد و بزرگان دیگری مثل محقق اصفهانی وآقای خوئی پذیرفته اند برای صدق نقض یقین به شک ما چاره ای نداریم حیث حدوث را در متعلق یقین و حیث بقاء را در متعلق شک لحاظ نکنیم، والا اگر لحاظ کنیم حیث حدوث را وحیث بقاء را می شود دو موضوع، یقین به حدوث عدالت زید در دیروز چه ربطی دارد به شک در بقاء عدالت زید در امروز واینکه بخواهیم آثار عدالت زید را در امروز بار کنیم، مثلا امروز برویم نزد او صیغه طلاق اجراء کنیم؟ اگر بگوئید یقین به حدوث عدالت زید در دیروز داشتم عرف می گوید آثار عدالت زید را امروز بار کردن یا بار نکردن چه ربطی دارد به نقض یقین به حدوث عدالت زید در روز گذشته؟

ولذا فرموده اند برای اینکه صدق بکند نقض الیقین بالشک در مورد استصحاب باید حیث حدوث را و حیث بقاء را الغاء کنیم، بگوئیم یقین داشتیم به عدالت زید و شک داریم در عدالت زید، حیث حدوث و بقاء را وقتی الغاء کنیم دیگر در جائی که همزمان ما یقین به حدوث وشک در بقاء پیدا کردیم ما نمی توانیم کاری بکنیم، چرا؟

زیرا اگر حیث حدوث وبقاء را لحاظ نکنیم ما چطور می توانیم بگوئیم من الآن یقین دارم به عدالت زید و شک دارم در عدالت زید، این تناقض است، اگر حیث حدوث وبقاء را الغاء کنیم اصلا تعبیر غلط است که ما بگوئیم در زمانی که مقارن با هم یقین پیدا کردیم به حدوث عدالت زید در روز گذشته و شک پیدا کردیم در بقاء عدالت زید امروز، اگر حیث حدوث و بقاء را الغاء کنیم اصلا نمی توانیم جمع کنیم بین این دو تعبیر، چی بگوئیم؟ اگر بگوئیم من یقین دارم به عدالت زید و شک دارم در عدالت زید؟ اینکه جمع بین ضدین است، اگر بگوئیم من یقین داشتم به عدالت زید سپس شک کردم در عدالت او، این هم قابل قبول نیست برای عرف، چون عرض کردیم تعبیر اینکه من قبلا یقین داشتم سپس شک کردم منحصر است به مواردی که یقین به حدوث قبل از شک در بقاء حاصل بشود نه مقارن با او.

لذا اشکال این است که در بحوث مطرح می کند که ما اگر بخواهیم حیث حدوث و بقاء را الغاء کنیم ممکن نیست در موارد تقارن زمان یقین به حدوث و شک در بقاء ما جمع کنیم بین تعبیر به اینکه ما یقین داریم به عدالت زید و شک داریم در عدالت زید مثلا، ولذا مجبوریم که در اینجا حیث حدوث و بقاء را لحاظ کنیم، بگوئیم من یقین دارم به حدوث عدالت زیدِ در روز گذشته وشک دارم در عدالت زیدِ امروز، و تا حیث حدوث را در متعلق یقین لحاظ بکنیم و حیث بقاء را در متعلق شک لحاظ بکنیم صدق نقض یقین به شک به هم می خورد، چون مقوم صدق نقض یقین به شک همانطور که مرحوم شیخ فرمود این است که حیث حدوث و بقاء را لحاظ نکنیم، والا می شد دو تا موضوع و ربطی به هم نداشت.

ولذا در بحوث و مباحث مطرح کرده اند که حتی اگر یک کبرایی به ما می گفتند، می گفتند که لاتنقض الیقین بالشک، این شامل مواردی که یقین به حدوث وشک در بقاء همزمان حاصل شده نمی شد، و ما مجبوریم از ارتکاز عدم الفرق کمک بگیریم، که در ارتکاز عدم الفرق دیگر گیر به الفاظ نمی دهند، ارتکاز عقلاء حکم را نگاه می کند، حالا صدق نکند نقض یقین به شک در مورد تقارن زمان حصول یقین به حدوث وشک در بقاء این برای عرف مهم نیست، خوب این مفهوم صدق نکند، مهم آن حکم تعبد به بقاء هست که نکته عرفیه اش مشترک است و در همه اینها هست.

اقول: این اشکال وارد نیست، چرا؟ زیرا ما بارها عرض کرده ایم که در صدق نقض یقین به شک هیچ نیازی نیست که حیث بقاء را در متعلق شک نادیده بگیریم، کاملا عرفی است که ما بگوئیم من یقین دارم به عدالت زید در گذشته و شک دارم در بقاء عدالت او امروز، و اگر من آثار بقاء عدالت زید را بار نکنم معنایش این است که نقض عملی کرده ام یقینم را با این شک، چون نقض عملی یقین به شک نقض حقیقی نیست بلکه نقض عرفی عملی است، وبه نظر ما صدق می کند، اگر امام می فرمود انک توضأت و تشک فی بقاء وضوئک و لاینبغی لک ان تنقض الیقین بالشک این کاملا عرفی بود و هیچ خلاف فهم عرفی نیست.

جواب ششم: ما عن صاحب الکفایة، ایشان فرموده: متداول در مورد استصحاب همین تعبیر کان علی یقین فشک هست، این تعبیر متداول است، لذا وجهی ندارد بگوئیم این تعبیر مختص است به قاعده یقین.

شاید نکته اش این باشد که یقین و متیقن اتحاد تصوری دارند، یعنی یقین مرآة به متیقن است، کسی که یقین دارد یقین خود را نمی بیند، شما یقین دارید الآن روز است یقین خودتان را چه بسا نمی بیند بلکه آن متیقنتان را می بینید، نظرتان به یقین و علم نظر آلی و فنائی هست، و این منشأ می شود که حکم متیقن را برای یقین بار کنند، آنچه سابق بود زمان متیقن بود ولی از یقین تعبیر کنند به صیغه ماضی که کان علی یقین، این عرفی هست.

پس چون یقین جنبه آلیت ومرآتیت نسبت به متیقن دارد این منشأ شده که عرف یک نوع اتحادی ببیند بین یقین ومتیقن و زمان متیقن را برای یقین لحاظ کند، در استصحاب زمان متیقن گذشته ولی از یقین تعبیرکنند که کنت علی یقین.

اقول: و فیه اولا: نقض می کنیم به ایشان به مواردی که در آنِ واحد من یقین پیدا کردم به حدوث وشک در بقاء، من که الآن یقین پیدا کردم به عدالت زید در روز گذشته و شک پیدا کردم در بقاء عدالت او امروز، عرفی نیست بگویند کنت علی یقین من عدالة زید فشککت، اگر صاحب کفایه بگوید این عرفی است خلاف وجدان است، این نقضی است به ایشان.

ثانیا: آقا مصداق یقین فانی هست در متیقن، کسی که دارای یقین هست مصداق یقین را نمی بیند استقلالا مگر به نظر ثانوی، این چه ربطی دارد به مفهوم کلمه یقین که در خطاب شارع استعمال بشود، کلمه یقین را هم آیا شارع مرآة قرار می دهد برای متیقن و زمان متیقن را برای کلمه یقین لحاظ می کند؟ این چه ملازمه ای دارد؟ فلا یتم هذا الجواب السادس ایضا.

جواب هفتم: ما فی کتاب الاضواء والآراء: گفته اند ظاهر فلیمض علی یقینه این است که اثر فعلی را بار کنیم برای این یقین، نه اثر سابق را، و این در مورد استصحاب است، در مورد استصحاب است که ما اثر فعلی را بار می کنیم، یقین به عدالت زید در دیروز داشتیم وشک داریم در بقاء عدالت زید امروز، اثر فعلی عدالت را بار بکنیم می شود استصحاب، اثر عدالت دیروز را بار کنیم می شود قاعده یقین، وظاهر فلیمض علی یقینه این است که الآن اثر را بار کن اثر فعلی را.

واز طرف دیگر ظاهر فشک شک در خود شئ است، در حالی که در قاعده یقین شک در حدوث شئ است، واین مؤونه زائده می طلبد که شما وقتی می گوئید من کان علی یقین فشک یعنی فشک فی حدوث الشئ، نه این مؤونه زائده می طلبد، ظاهر فشک یعنی فشکّ فی الشئ، واین در مورد استصحاب هست.

اقول: این جواب هفتم هم قانع کننده نیست، چرا؟

اما راجع به این مطلب که در قاعده یقین اثر سابق را بار می کنم، این درست نیست، ما اثر فعلی را بار می کنیم، اما اثر فعلی را بار می کنیم بر آن وجود سابق، مثلا من دیروز نزد دو تا شاهدی که یقین به عدالتشان داشتم صیغه طلاق خواندم، الآن شک ساری کردم که نکند این دو نفر عادل نبودند، الآن اگر قاعده یقین جاری نشود اثر فعلی اش این است که یا حکم می کنم به بقاء زوجیت یا تجدید طلاق می کنم، این اعاده طلاق یا ترتیب آثار زوجیت اثر فعلی است.

اثر فعلی است که اگر قاعده یقین جاری بشود اثر فعلی قاعده یقین این است که اعاده نکن طلاق را و آثار بقاء زوجیت را بار نکن، واین اثر فعلی بله موضوعش عبارت از وجود العدالة امس است نه وجود العدالة الیوم، پس اثر در اینجا فعلی است موضوع اثر را باید ببینیم چیست، قاعده یقین می گوید موضوع اثر همان متیقن سابق است نه بقاء آن، استصحاب می گوید موضوع اثر بقاء متیقن است.

خیلی هم در قاعده یقین روی کلمه حدوث پافشاری نکنید، گاهی متیقن حدوث است گاهی خود متیقن بقاء است، گاهی من دیروز یقین داشتم به بقاء عدالت این شاهدین، امروز شک دارم در بقاء عدالت آنها دیروز، این موضوع قاعده یقین هم هست موضوع استصحاب هم هست، قاعده یقین منحصر به شک در حدوث بعد الیقین بالحدوث نیست، بلکه موضوعش شک در وجود بعد الیقین بالوجود است، حالا گاهی یقین به حدوث داشتیم شک می کنیم در همان حدوث، و گاهی یقین به بقاء داشتیم شک می کنیم در همان بقاء، اینها هر دو مورد قاعده یقین است.

و به هر حال اثر هم که بار می کنیم چه در قاعده یقین چه در استصحاب اثر فعلی هست، الآن اثر بار می کنیم، در همین مثال یقین به عدالت این شاهدین خوب اگر قاعده یقین حجت نباشد افرادی مثل مرحوم آقای خوئی و مرحوم استاد می گویند قاعده فراغ جاری نمی شود، چرا؟ چون من شک در کیفیت عمل ندارم، من می دانم پیش این زید و عمرو طلاق خواندم دیروز، شک دارم در عدالت این دو که ربطی به عمل من ندارد، ولذا می گویند قاعده فراغ جاری نیست، اگر این قاعده یقین جاری نشود طبعا یا باید من تجدید کنم طلاق را یا حکم به بقاء زوجیت بکنم که اثر فعلی است، نخیر اثر فعلی موضوعش حدوث الشئ است، اثر فعلی بطلانِ نمازِ گذشته من اعاده این نماز است.

اما اینکه ایشان فرمود در قاعده یقین باید حیث حدوث را در متعلق شک لحاظ کنید، اصلا این عرفی نیست، آقا ما در مورد قاعده یقین هم می گوییم من یقین داشتم به عدالت زید حالا شک کردم در عدالتش، من قبلا یقین داشتم به اینکه وضو گرفتم حالا شک کردم، هیچ مؤونه زائده ای نمی طلبد که ما قاعده یقین اراده کنیم از من کان علی یقین فشک.

واتفاقا مرحوم شیخ در رسائل فرمود استصحاب مؤونه زائده می طلبد، چون شما در استصحاب باید حیث شک در بقاء را الغاء بکنید تا متعلق شک و یقین یکی بشود و اینکه آثار عدالت امروز را بار نکنید بشود نقض یقین سابق، این است که مؤونه زائده می طلبد، شما یقین داشتید به عدالت زید در روز گذشته می خواهید آثار عدالت زید را امروز بار کنید، خوب بعد یک مؤونه زائده ای که می طلبد این است که باید حیث شک در بقاء را لحاظ نکنید تا بگوئید اگر آثار عدالت زید را امروز بار نکنم نقض یقین به شک می شود، این مؤونه زائده می طلبد نه قاعده یقین.

جواب هشتم: و هی الجواب الاخیره و هی جواب احساسی لا استدلالی، گفته می شود که با وجود مشابه هایی که این خطاب استصحاب در روایات دیگر دارد مخصوصا با کلمه فان الشک لاینقض الیقین که در اینجا تکرار شد، (مثل صحیحه اولی زراره، صحیحه ثانیه زراره، صم للرؤیة و افطر للرؤیة، الیقین لایدفعه الشک و...)

و همینطور با توجه به اینکه قاعده یقین به اطلاقش خلاف ارتکاز عقلاء هست، آقا من یک لحظه یقین پیدا کردم بعد شک کردم، بگوییم قاعده یقین؟ این خلاف ارتکاز عقلاء است، حالا جاهایی که فاصله می افتد یقین هایی که روزهای قبل پیدا کرده بودم و منشأ آن یقین هم الآن برایم روشن نیست، بله قاعده یقین چه بسا ارتکازی هم باشد، اما همین لحظه یقین پیدا کردم به اینکه فرض کنید خوابم برده و بلافاصله شک کردم، بگویند نه دیگر چون یک لحظه یقین پیدا کردی بیچاره شدی بعد که شک کردی دیگر به درد نمی خورد فلیمض علی یقینه، این خلاف مرتکز عقلاء ومتشرعه است.

این دو را که کنار هم بگذاریم یعنی مشابه این روایت در روایات استصحاب، واینکه قاعده یقین باطلاقه خلاف مرتکز عقلاء و متشرعه است، این منشأ می شود که آدم وثوق پیدا کند که مراد از این روایت هم استصحاب است.

اقول: این مطلب مطلب بعیدی نیست ولکن این تابع حصول علم شخصی است به اینکه مضون این روایت استصحاب باشد، البته ما عرض نمی کنیم جزم پیدا کردیم، گفتیم این جواب هشتم احساسی است هر کس احساسش غلبه کند ویقین پیدا کند به اینکه مفاد این روایت استصحاب است برای او مفید است.

هذا کله بالنسبة الی المناقشة الاولی

راجع به مناقشه ثانیه هم که می گفت ظاهر من کان علی یقین فشک این است که در حال شک دیگر یقین زائل شده واز بین رفته است، واین در مورد قاعده یقین است، در مورد استصحاب که یقین به حدوث زائل نشده است.

اقول: جوابش این است که چون متعارف این است که در استصحاب حیث حدوث و بقاء را لحاظ نمی کنند، واین عرفی است، عرفی است عدم لحاظ حیث حدوث و بقاء، ولذا وقتی این حیث را لحاظ نکردیم خوب بلااشکال من تعبیر می کنم که یقین داشتم دیروز به عدالت زید، چون حیث حدوث را در متعلق یقین لحاظ نکردم باید بگویم من دیروز یقین داشتم به عدالت زید و امروز شک دارم در عدالت زید، ویقین به عدالت زید از بین رفته دیگر با شک در عدالت، آنی که باقی است یقین به حدوث است که او لحاظ نشده است در خطاب استصحاب طبق عادت ومتعارف، ولذا این مناقشه ثانیه هم جواب داده می شود.

اما این دو مناقشه می گفت ظهور این روایت در قاعده یقین است ما جواب دادیم که نخیر ظهور این روایت قاعده یقین نیست، اما اینکه ظهورش در استصحاب باشد این به نظر ما تمام نشد، این روایت مجمل است، معلوم نیست که مراد قاعده یقین باشد یا استصحاب لولا آن جواب احساسی.

اما الاطلاق که یکی بگوید این روایت اطلاق دارد، به نظر ما اطلاق هم درست نیست، انشاء الله روز شنبه این را بیان می کنیم و وارد روایت سادسه می شویم انشاء الله.